

و بعضی گفته اند شکت بعاشه خود از ایت و بایران بیوست
پس هر یکی ویرا بنوبت بری داشتند چون بر پیش رسول صلی
الله علیه و سلم رسیدند دست مبارک خود بر پای وی ماییدند تا حال
صحت یافت **و از آنجمله آنست** که جابر بن عبد الله رضی الله عنه گوید
که در غزوه ذات الرقاع عیاشی ضعیف چون زنده دادم رسول
صلی الله علیه و سلم بر منی گذشت و آنست که چون زنده بود و مرا جمال
رفتنی نبود پرسید که چه ایستاده فقه ما ز فقه عصابه طلبید و سه بار
عصا در تن وی غلایند بعد از آن آب خواست و یک کعبه آب بر روی
وی زد و گفت بر نشینی بر شستم یعنی آن عذای که محمد بر اوستی
بخفتی فرستاد که هر چند رسول صلی الله علیه و سلم اشتر خود را تیزی را ند
اشتر از وی نمی ماند لا ارجم از سمرانی رسول صلی الله علیه و سلم باز
نماندم **و از آنجمله آنست** که چون از غزوه ذات الرقاع فارغ
شدند بیسبب محازی را بسی نشستند و هم را اشتری که فقه پیش رسول
صلی الله علیه و سلم آمد و گفت در شکم آب مزجیت رسول صلی
الله علیه و سلم گفت لایعلم الغیب الا الله بعد از آن پرسید که بارک
کی فرود آید رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که آن امریت منو جل
عذای تعالی داد باز پرسید که فرود آید کار خواجه که فرمود که نمی
دانم دیگر پرسید که در کدام زمین خواهیم مرد فرمود که در اجدلت
پس حضرت عقی سمیانی این آیت فرستاد که ان الله عهدکم

و نزل

و نزل

و نزل المیث الایة بعد از آن ملعون گفت ای محمد این اشتر مرا
از عذای تو دو سترت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که برو در کار
من مرا از جان دو سترت و از نفس غیر ترست و سر سجده نهاد
چون سر برداشت فرمود که ای محازی پروردگار من مرا خردا داد
که در یک جانب ریش تو ریشی پیدا شود که همه گوشت و پوست
تو از آن فروریزد بعد از آن بدو زخ روی اندک مدتی گذشت
آن ریش پیدا شد و روی وی تمام فرورخت و چنان بوی
ناخوش پیدا کرد که مردم از کندان می گریختند و آن ملعون
یک کت محمد سخن گفت و راست آمد **و از آنجمله آنست** که جویبر
بنت حارث رضی الله عنها که رسول صلی الله علیه و سلم ویرا تزویج
کرده بود گفته است که چون رسول صلی الله علیه و سلم بغزوه منی
المصطلق بیرون آمد و پدر من ستر آن قوم بود پیش از آمدن
رسول صلی الله علیه و سلم در خواب دیدم که ماه تمام از جانب
یثرب طلوع کرد و در فغانم در آید خواب خود را بپنهان داشتم
و چون آمدن رسول صلی الله علیه و سلم یقین شد پدرم گفت مرا
لشکر بی پیش آمد که طاقت مقاومت آن نداریم در آن لشکر
مردان می دیدم بر اسبان ابلق نشسته و لشکر و خیل و سلاح
بسیار مشاهده می نمودم چون اسلام آوردم و رسول صلی الله
علیه و سلم مرا تزویج کرد در لشکر اسلام نظر کردم دیدم که بدان